

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

اشکالات مرحوم امام خميني به کلام مرحوم ايرواني

عرض کردیم مرحوم محقق ايرواني (قدس سره) معتقد است که در تمام موارد ضمان، آنچه که ذمه اشتغال به آن پيدا مي‌کند قيمت و ماليت است و ايشان چيزي به عنوان مثل را قائل نيست و در همي موارد - چه مال مثلي باشد و چه مال قيمتي باشد - مي‌فرمايد ضمان بايد قيمت اين مال را به مالک بپردازد. امام خميني (رضوان الله عليه) متعرض فرمايشات مرحوم ايرواني شده و مورد مناقشه قرار دادند: **اشکال اول:** اولين مطلب مرحوم ايرواني اين بود که خصوصيات عينيه در نظر عرف موضوعيت ندارد. اگر مالي داراي خصوصيات شخصيه و عينيه هم باشد براي اين است که طريق براي ماليت است، کسي که مالي دارد و خصوصياتي براي آن ذکر مي‌کند مثل اينکه مي‌گويد اين مال من يك مقدار قديمي است و استحکام دارد و...، هر يك از اين خصوصيات سبب مي‌شود قيمت اين مال زياد شود، اما اين خصوصيات خودش ملحوظ بالذات نيست و لذا بعد هم که تلف شد بايد ارزش اين خصوصيات را ضمان به مالک بدهد و عرف نمي‌گويد که عين همان خصوصيات را بايد تدارک نمايد. امام (رضوان الله عليه) مي‌فرمايند مسئله ماليت و قيمت تابع رغبته و رغبات است، رغبته به هر مالي بيشتر باشد ماليتش بيشتر است، رغبته به آن کمتر باشد ماليتش کمتر است و منشأ رغبته هم اين خصوصيات موجوده در مال است، آنچه که منشأ براي رغبته مي‌شود اين است که اين مال داراي خصوصيت است و اين خصوصيات سبب مي‌شود که رغبته به اين مال زياد شود. پس اينکه شما بگوئيد عرف خصوصيات را لحاظ نمي‌کند حرف درستي نيست چون ماليت تابع رغبته است و رغبته تابع اين خصوصياتي است که در مال وجود دارد.

خصوصيات هم ملحوظ در نزد عرف است، مي‌فرمايند «اعتبار المالية لأجل الرغبات فما لا يكون موده» آن شيئي که مورد رغبته نيست، مثلاً خاک مورد رغبته نيست «إما لعدم خاصية و نفع فيه أو لكثرته و ابتذاله» گاهي اوقات يك شيئي اينقدر زياد است که در اثر زيادي ابتذال پيدا کرده، ديگر رغبتي نسبت به آن نيست، فرض کنيد که برخي گياهاني که روي زمين‌ها و کوه‌ها فراوان است، اين کثرت سبب مي‌شود که رغبته خاص نسبت به اينها نباشد. شيئي که نفعي ندارد يا اگر نفع هم دارد خيلي زياد است، مثلاً هوا کثير است، عنوان ماليت ندارد، چيزي که عنوان ماليت ندارد علتش اين است که منشأ رغبته عقلاً در آن نيست، لذا مي‌فرمايند ماليت تابع رغبته است و رغبته تابع خواص اشياء است «فالخصوصيات العينية ملحوظة ابتداءً» اينکه مرحوم ايرواني گفت خصوصيات موضوعيت ندارد و طريق براي ماليت است و بالذات ارزشي ندارد از نظر مرحوم امام مردود است، يعني درست نقطه‌ي مقابل مرحوم ايرواني است که معتقد بود ماليت ذاتي است و اين خصوصيات عينيه براي آن ماليت طريق هستند اما مرحوم امام مي‌فرمايد خصوصيات ارزش اولي دارد و ماليت تابع آن است و حق هم با ايشان است، يعني ما وقتي مراجعه‌ي به عرف مي‌کنيم عرف چيزي که نمي‌خواهد بفروشد کاري به ماليتش ندارد، راجع به اين جنس و اين مالي که دارد 20 - 30 تا ماهيت برایش ذکر مي‌کند که اينها مطلوب اولي است، اگر خواست بفروشد بعداً مي‌آيد قيمت‌گذاري مي‌کند، گاهي اوقات عرف براي اين مالش قيمت‌گذاري نمي‌کند براي اينکه خود اين مال في نفسه براي او ارزش دارد، بعد در مقام معامله

قیمت‌گذاری می‌کند، در قدیم هم که معامله اینطور نبود که يك طرفش نقد باشد، معامله‌ی کالا به کالا بوده، کالا به کالا هم برای این بود که آن اجناسی که هر کسی داشت خودش نگه می‌داشت و اگر برایش ضرورت پیدا می‌کرد فرش خود را می‌داد و گندم می‌گرفت ولی اگر ضرورت پیدا نمی‌کرد همان فرش را نگه می‌داشت.

لذا این کشف از این می‌کند که عقلاء ابتداءً خصوصیات مال برایشان ملحوظ و مورد نظرشان است. مرحوم امام می‌گویند مالیت فرع بر خصوصیت است، یعنی نمی‌شود در جایی مالیت باشد و خصوصیت نباشد! می‌گویند مالیت تابع رغبت است و رغبت تابع خصوصیت است، معنایش این است که اگر خصوصیت باشد و رغبت هم باشد مانعیت دارد، در جایی که از يك شیء مقدار زیادی وجود دارد و کثیر است، خصوصیت است اما لکثرته مورد رغبت عقلاء نیست، فرض کنید در يك جایی که خیلی بارانی باشد و هر روز باران بیاید، آب اینقدر زیاد است که مورد رغبت عقلا نیست و پولی برایش نمی‌دهند. مرحوم ایروانی می‌گوید این خصوصیت خودش موضوعیت ندارد و ملحوظ اولی نیست بلکه ملحوظ اولی پول است، مرحوم ایروانی می‌گوید نگو این فرش چطور است؟ بگو این فرش چقدر ارزش دارد. اما امام می‌فرماید وقتی به عرف مراجعه کنیم می‌گوید این فرش چه خصوصیتی دارد؟ با قطع نظر از ارزش مالی خصوصیات وجود دارد، آن خصوصیت منشأ رغبت می‌شود و این رغبت منشأ مالیت می‌شود. البته گاهی اوقات این خصوصیت و رغبت هم ممکن است باشد و مالیت هم نباشد، ولی امکان ندارد يك جایی مالیت باشد اما خصوصیات رغبت نباشد.

اشکال دوم: امام خمینی با عبارت والعجب، می‌فرمایند مرحوم ایروانی يك شاهدهی بر مدعایش آورد و آن شاهد این بود که اگر يك مالی تلف شود و ضامن اگر بخواهد مثل آن مال را بدهد باید پنج برابر قیمت روز تلف بخرد و بدهد، در اینجا لازم نیست مثل را بدهد بلکه همان قیمت روز تلف را بدهد کافی است. «لو زادت المالیه لا یرون المالك مستحقاً لأزيد من قيمة مالك» امام می‌فرماید این خیلی مطلب عجیبی است و بنای عقلا و عرف بر خلاف این است، (اینجا بنای عقلا و عرف يك معنا دارد و آن چهار فرقی که عرض کردیم را فعلاً در نظر نگیرید). مالك می‌گوید تو مال من را تلف کردی و مثل آن را بپرداز. اگر مال من مانده بود الآن چهار برابر قیمت ارزش داشت، در اینجا عقلاء و عرف قبول نمی‌کنند و نمی‌گویند حالا که این قیمتش ده برابر شده همان قیمت روز تلف را بدهد! مثلاً مالك می‌گوید تو يك فرش از من ده سال پیش از بین بردی که آن موقع يك میلیون ارزش داشت، اگر آن فرش الآن بود صد میلیون ارزش داشت، آن فرش من را بده، ممکن است این فرش را ببافد و نرود بخرد، حالا ما نمی‌خواهیم بگوئیم این از چه راهی می‌تواند تهیه کند. البته ممکن است ما با قاعده‌ی عسر و حرج درست کنیم، یعنی اگر در يك جایی اشتغال زمه به مثل حرجی باشد، يك جنسی ده سال پیش هزار تومان بوده و الآن ده میلیون است، اگر زمه‌اش مشغول این بود حرجی است، قاعده‌ی لا حرج همان طوری که در احکام تکلیفی حکومت دارد، در احکام وضعیه هم جریان دارد و می‌تواند این گونه ضمان و اشتغال زمه را بردارد کما اینکه دیروز عرض کردیم که نائینی فرمود اگر يك جنسی تلف شد این جنس مثل دارد اما برای تهیه‌ی مثل به حرج می‌افتد و باید به آن طرف دنیا برود ولو قیمتش هم با این یکی است و ایشان گفت چیزی که ردش عادتاً ممکن نیست بر زمه نمی‌آید، که البته این مطلب خارج از بحث است. فرض کنیم عسر و حرجی هم نیست، فرش را ده سال پیش از بین برده که آن موقع يك میلیون ارزش داشته و الآن ده میلیون است، الآن هم خودش گفته آن فرش را بباف به این آقا بده و پول ده میلیون هم نده! عرف می‌گوید تو همان مال من را باید تحویل بدهی، اگر الآن فرش من بود خودم ده میلیون می‌فروختم.

اشکال سوم: مرحوم امام خمینی می‌فرماید واعجب منه، از مطلب قبلی عجیب‌تر این که مرحوم ایروانی گفت، (مطلب پنجم) که چون ملاك مالیت است فکر نکنید مراد ما از مالیت پول است، اگر شما يك کیلو گندم که هزار تومان ارزش دارد تلف کردید، و به جای آن ده کیلو پنبه که هزار تومان ارزش دارد به مالك دادی، مالك باید بگیرد. امام می‌فرماید این خیلی عجیب است و این بر خلاف عرف و عقلاست [1]. خلاصه این که اساس کلام مرحوم ایروانی مخدوش است، اساس کلام مرحوم ایروانی این شد که خصوصیات عینیه ملحوظ در نزد عرف نیست و امام اثبات کردند که خصوصیات عینیه ملحوظ در نزد عرف است و اگر خصوصیات باشد در قبال مالی که تلف شده در درجه‌ی اول باید يك مالی که در خصوصیات مثل آن است به مالك داده شود،

نه اینکه از اول برویم سراغ قیمت و مالیت، بنابراین این فتوای ابروانی هم مخدوش است. ما تا اینجا دو کار کردیم؛ در این روش اجتهاد و استنباط دقت کنید؛ از اول سال شروع کردیم که آیا «المثلي يضمن بالمثل و القيمي يضمن بالقيمة»، که مطلب و ادله‌اش تماماً مخدوش است. بعد گفتیم حالا برای مثلی و قیمی باید تعریفی داشته باشیم یا نه؟

آمدیم چهار راه را ذکر کردیم، آنچه به آن منتهی شدیم راه عرف است، امام (رضوان الله علیه) هم همین نظر را اختیار کرده، گفتیم در هر زمانی چه مثلی و چه قیمی است، یک جایی هم که عرف شک داشته باشد بررسی می‌کنیم. گفتیم اگر کسی بگوید مذهب مشهور را کنار می‌گذاریم و این فتوای ابروانی را بگیریم که همه جا باید قیمت و مالیت را بدهیم، این را هم امروز فهمیدیم که مطلب باطلی است. پس نتیجه این می‌شود که در مواردی که عرف می‌گوید مثلش را باید داد، باید مثلش را داد، مواردی که عرف می‌گوید قیمتش را باید داد، باید قیمت را داد، حتی یک مواردی ممکن است عرف بگوید بین مثل و قیمت فرقی نمی‌کند، مثلاً به نظر ما امروز کسی که بیايد يك كيلو گندم را تلف کند، عرف می‌گوید بین مثل و قیمت فرقی نمی‌کند، یک مواردی هم داریم که عرف می‌گوید ذمه بری می‌شود اعم از اینکه مثلش را بدهد یا قیمتش را؛ بین مثل و قیمت فرقی نمی‌کند، یک مواردی هم داریم که خود عرف شک می‌کند که آیا در اینجا باید مثل داده شود یا قیمت؟ حالا ما برای اینکه در مورد شک باید چکار کنیم، سیر بحث این است که الآن می‌خواهم عرض کنم.

سیر مباحث آینده

سیر بحث این است که از اول باید یک بحثی کنیم که وقتی مالی تلف می‌شود آیا عین آن مال بر ذمه می‌آید یا در آنجایی که یک مالی غصب می‌شود، اگر کسی بد پیدا می‌کند، بد عدوانی بر مال غیر، آیا عین این مال عهده‌ای آخذ می‌آید یا اینکه از اول عهده‌ی الخسارة، خسارت و غرامت این مال بر عهده می‌آید، یعنی این مال را که گرفتی تا مادامی که هست باید خودش را بدهی و اگر تلف شد باید خسارتش را بدهی، یعنی در فرض تلف باید خسارت پرداخت شود، این یک اختلافی است که در باب ضمان بزرگان دارند که آیا آنچه که بر عهده می‌آید عین مال است یا خسارت مال؟ اثرش در اینجا ظاهر می‌شود که اگر گفتیم این عین مال بر عهده آمد و تلف هم که شد عین مال بر عهده است، آن زمانی که من دارم عین را می‌دهم و می‌خواهم جبران کنم یعنی یوم الاداء، آن زمان ذمه‌ی من بری است، لذا لا محاله قیمتی که باید بدهم قیمت یوم الاداست، چون این عین مال آنّا فآن در عهده هست تا آن روزی که من بخواهم اداء کنم، اما اگر از اول گفتیم عهده‌ی الخسارة و الغرامة، می‌گوئیم از اول یک قیمتی بر عهده‌اش آمده و باید خسارتش را بدهد، چه بسا می‌گوئیم قیمت همان روز تلف را باید بدهد که مشهور هم همین را می‌گویند، لذا این بحث یک چنین ثمره‌ای دارد، اینکه بحث کنیم که آیا عین مال بر عهده می‌آید یا خسارت مال بر عهده می‌آید این ثمره را هم دارد. یک بحث دیگری وجود دارد و آن این است که مشهور می‌گویند ضمان هم در فرض بقاء العین است و هم در فرض تلف. می‌گویند وقتی بر عین مال، بد عدوانی پیدا شد ضمان محقق می‌شود و وقتی هم تلف شد باید مثل یا قیمتش را بپردازد، در مقابل مشهور، برخی - امام (رضوان الله علیه) جزء گروم دوم است - می‌گویند ضمان در فرض بقاء العین معنا ندارد، وقتی عین مال هنوز باقی است فقط باید عین را رد کند، ضمان در اینجا معنا ندارد، این هم مطلب دوم است. امام در دو جای کتاب البیع این بحث را مطرح کرده است که در جلسات بعد بیان خواهیم کرد.

و صلي الله علي محمد و آله الطاهرين

[1]. «وفيه ما لا يخفي، ضرورة أن اعتبار المالية في الأشياء إنما هو لأجل الرغبات فما لا يكون موردها إمّا لعدم خاصية ونفع فيه أو لكثرته وإبتذاله لا يكون متموّلاً ولا يعتبر العقلاء فيه الماليّة فالماليّة تبع للرغبات، و هي تبع لخواصّ الاشياء و منافعها فالخصوصيات العينية ملحوظة ابتداءً و بلحاظها تعتبر الماليّة. نعم ربّما يتفق أن يكون النظر إليّ ماليّة الشئ وتغمض العين عن خصوصياته ولكنّه ليس ميزاناً نوعياً أو كلياً فخصوصيّة الأعيان مطلوبة بالذات، تتبعها المالية لا العكس نعم مع سقوط المثل

عن المالية ليس ردّ تداركاً وذلك لسقوط المناع والخصوصيات التي لأجلها تتعلق الرغبات بها أو لابتذالها الموجب لسلب الرغبات. والعجب منه حيث زعم أن المثل إذا زادت ماليته لا يري العقلاء استحقاق المالك لأزيد من قيمة يوم التلف مع أن بناء العقلاء علي خلاف ذلك فلو أتلّف كراً من حنطة يري العرف ضمانه بكرّ منها لا بقيمتها يوم التلف. وأعجب منه دعوي أن جبران المالية يمكن بأيّ مال كان فلو أتلّف منّا من الحنطة كان له الجبران بأمانٍ من التبّن تكون قيمتها مساوية للتاليف و ليس للمالك مطالبة الحنطة مع أنه مخالف حكم العرف والعقلاء وهو واضح» الإمام الخميني، كتاب البيع، ج 1 ، ص 491.